نویسنده: پیتر گولدن، ۲۰۲۳
برگردان: دکتور لعل زاد
لندن، ۲۵ نومبر ۲۰۲۶

مردمان اوراسیا چگونه و بدست چه کسانی شکل گرفتند؟
==========
ترک‌ها از کجا آمدند؟

پیشگفتار برگردان

این مقاله گولدن نخست در سال ۲۰۱۸، با عنوان «**ساخت قومیت در اوراسیای ترک‌زبان در سده‌های میانه**»[1] در یک مجموعهٔ دانشگاهی به نشر رسیده بود. سپس در ۱۶ آگست ۲۰۲۳، محتوای آن در تارنمای «قلم» (Qalam)، با عنوان تازهٔ «چه کسانی و چگونه مردمان اوراسیا را ساختند»[2]؟ و زیرعنوان «ترک‌ها از کجا آمدند؟»، همراه با تصاویر و توضیحات تکمیلی بازنشر شد. البته برخی از مباحث مطرح‌شده در این مقاله، از جمله «قومیت به‌عنوان فرایندی سیاسی»، «نقش روشنفکران و دولت‌ها در قوم‌سازی» و «بازتعریف هویت‌های ترک»، پیشتر در سال ۲۰۱۶ نیز، با عنوان «**شکل‌گیری ترک‌ها در اوراسیای سده‌های میانه**»[3] و همراه با منابع مربوط، در مجموعه دانشگاهی دیگری به نشر رسیده بود. اهمیت این پژوهش برای مطالعات تاریخی و هویت‌شناختی در آن است که با ارائهٔ شواهد و نمونه‌های متعدد، برداشت‌های ساده‌انگارانه از قومیت و تبار را به چالش می‌کشد و ضرورت تمایز میان زبان، تبار، هویت قومی و وابستگی سیاسی را برجسته می‌سازد.

پژوهش ارزشمند گولدن با عنوان «ساخت قومیت در اوراسیای ترک‌زبان در سده‌های میانه»، از بررسی‌های مهم و روشنگرانه در بارهٔ چگونگی شکل‌گیری و تحول هویت‌های قومی در تاریخ اوراسیا، به‌ویژه در میان مردمان ترک‌زبان، به‌شمار می‌رود. نویسنده در این پژوهش، با نقد دیدگاه‌هایی که «قومیت» را پدیده‌ای ثابت و مبتنی بر تبار و نیای مشترک می‌دانند، نشان می‌دهد که هویت‌های قومی در بستر تحولات تاریخی، سیاسی، زبانی و فرهنگی شکل می‌گیرند و پیوسته دستخوش دگرگونی می‌شوند. به باور او، در جوامع کوچ‌نشین آسیای درونی، آنچه گروه‌های گوناگون را بیشتر به هم پیوند می‌داد، نه الزاماً نام، زبان یا تبار مشترک، بلکه فرهنگ مشترک کوچ‌نشینی و سنت سیاسی امپراتوری‌های استپی (دشت‌ها) بود. در نتیجه، بسیاری از اتحادیه‌ها و مردمان تاریخی، مجموعه‌هایی چندزبانه و چندتباری بودند که پیرامون یک دودمان یا گروه سیاسی مسلط گرد می‌آمدند و نام، سنت‌ها و روایت‌های تبارشناختی آن را می‌پذیرفتند.

یکی از یافته‌های مهم این پژوهش، تشریح روند چندمرحله‌ای شکل‌گیری مردمان ترک‌زبان امروزی است؛ روندی که از امپراتوری‌های کوچ‌نشین و مهاجرت‌های پی‌درپی آغاز می‌شود، با گسترش و تحول اتحادیه‌های قبیله‌ای، تعاملات ایرانی‌ـترکی و اسلام‌پذیری گروه‌های ترک‌زبان ادامه می‌یابد؛ اما در پی فتوحات مغول و دگرگونی ساختارهای قبیله‌ای، وارد مرحلهٔ تازه می‌شود و سرانجام با دستکاری اجتماعی و قومی دولت‌های مدرن، به‌ویژه در دورهٔ شوروی، شکل دیگری به خود می‌گیرد. گولدن با ارائهٔ نمونه‌های تاریخی از گروه‌هایی چون هون‌ها، بلغارها، اوغوزها، قرلق‌ها، اویغورها، اوزبک‌ها و دیگر مردمان منطقه، نشان می‌دهد که ترک‌زبان‌شدن الزاماً به معنای ترک‌تبارشدن نبوده و بسیاری از گروه‌های دارای پیشینه‌های ایرانی، مغولی و دیگر تبارها نیز در جریان این تحولات به زبان‌های ترکی روی آورده‌اند. او همچنین توضیح می‌دهد که نام‌گذاری و تعریف هویت‌های قومی، نه‌تنها از درون جوامع، بلکه زیرتأثیر همسایگان قدرتمند و سیاست‌های امپراتوری‌ها نیز صورت گرفته است؛ چنان‌که برخی هویت‌های قومی امروزی در آسیای مرکزی، در شکل کنونی خود، محصول سیاست‌های ملت‌سازی و مرزبندی‌های دورهٔ شوروی‌اند.

گولدن نمی‌گوید که همه هویت‌های قومی ساختهٔ دولت‌های مدرن‌اند؛ بلکه میان ریشه‌های تاریخی برخی هویت‌ها و نقش تحولات سیاسی و دستکاری قومی در شکل‌گیری صورت امروزی آن‌ها تمایز می‌گذارد. همین ظرافت، یکی از نکات اساسی و ارزشمند این پژوهش است.

+ + +



[قومیت چیست؟]

«قومیت» (Ethnicity) موضوعی است که در جهان ما بسیار مورد بحث قرار دارد و دانشمندان علوم اجتماعی و مورخان در باره آن سخنان بسیاری گفته‌اند. اساساً، تعریف‌های آن‌ها معمولاً برگرفته از تجربه اروپایی «ملت‌سازی» (Nation building) است.

برای ما گفته می‌شود که گروه‌های قومی باید دارای نام مشترک، اسطوره خاستگاه‌های مشترک، خاطرات تاریخی مشترک (روزهای تعطیل و مناسبت‌های خاص)، فرهنگ مشترک (زبان، آداب و رسوم، دین)، سرزمین مشترک – یا دست‌کم خاطره‌ای از سرزمین مشترک (که اغلب ممکن است مورد مناقشه با همسایگان‌شان باشد) – و در نهایت، نوعی احساس همبستگی و انسجام باشند. در تصورات پیشین از ملت‌سازی مدرن، این پیوندها ماهیت زیست‌شناختی (بیولوژیک) داشتند؛ بدین معنا که تصور می‌شد که همه اعضای آن گروه (یعنی نوادگان) از یک جد/نیای مشترک متولد شده‌اند. این همان دیدگاه «اصالت‌گرایانه» (Primordialist) است که در برخی مواقع به ناسیونالیسم افراطی و نژادپرستی منجر شده است. این ایده‌ها در ساختار روایت‌های ملی دولت-ملت‌های گوناگون – که در سده‌های ۱۹ و ۲۰ در اروپا و دیگر نقاط جهان شکل گرفتند – تنیده شده بودند.

با گذشت زمان، مورخان و دانشمندان علوم اجتماعی دریافتند که هم در فرایند ملت‌سازی در دوران مدرن و هم در فرایند «قوم‌زایی» یا «شکل‌گیری اقوام» (Ethnogenesis) در اعصار پیشین، چانه‌زنی‌های سیاسی زیادی نقش داشته است. ملت‌ها به عنوان «جوامع خیالی» (Imagined communities) تصور می‌شدند. آن‌ها به گونه طبیعی از یک پایه قومی دست‌نخورده/بکر پدید نیامده‌اند، بلکه – معمولا توسط گروه‌های از روشنفکران بومی با اهداف سیاسی یا دولت‌ها شکل – ساخته شده‌اند. در موارد بسیاری لازم بود از طریق نظام‌های ملی آموزش و پرورش به افراد/مردم آموخته شود که چه کسانی هستند. بدیهی است که این امر تنها با پیدایش آموزش همگانی و رسانه‌های گروهی یا وسایل ارتباط جمعی میسر است و پدیده‌ای نسبتاً جدید محسوب می‌شود. لازم نیست وارد نبرد میان «اصالت‌گرایان»، «ساختارگرایان» (Constructionists) و کسانی که آن‌ها را ساختارشکنی «deconstructing» می‌کنند، شویم، جز اینکه توجه داشته باشیم که آن‌ها اکنون به طور فزاینده به دنبال زمینه‌های مشترک هستند. برخی ملت‌ها، در واقع، «ریشه‌های عمیق» دارند، اما دستکاری سیاسی در شکل‌دهی هویت‌های مدرن (و پیشین) آن‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت. با توجه به مطالعات جدید دی‌ان‌ای، ما اکنون داده‌های بیشتری در دسترس داریم، اما آنها همچنان نیاز به إصلاحات بیشتری در رابطه با تعریف قومیت‌ها دارند.

ارتش‌های متحرکت

در کارگیری این رویکردها برای دنیای استپ‌های اوراسیا، مشکلات زیادی وجود دارد. عشایر یا کوچ‌نشینان ما که در ساختارهای قبیله‌ای و قبیله‌مانند (واژگانی که موضوع بحث‌های زیادی در بین دانشمندان علوم اجتماعی است) سازمان‌دهی شده‌اند و تنها در موارد بسیار استثنایی در قالب دولت‌ها، به سختی قابل تعریف هستند. آن‌ها به راحتی از خان‌سالاری‌ها (Chiefdoms) و خان‌سالاری‌های پیچیده به دولت‌های اولیه و «بیگانه‌سالاری‌ها» (Xenocracies) که آن‌ها ساختارهای امپراتوری‌مانند را کنترل می‌کردند، نقل مکان می‌کردند و دوباره برمی‌گشتند.

آن‌ها به صورت پراکنده در مناطق وسیع زندگی می‌کردند و به مهاجرت‌های دوره‌ای به چراگاه‌های تازه نیاز داشتند. به‌ویژه آنهایی که در مرزهای دولت‌ها/امپراتوری‌های قدرتمند بودند، وفاداری‌های سیاسی و قومی انعطاف‌پذیری داشتند. در واقع، قبایل اغلب در حومه‌های امپراتوری‌ها شکل می‌گیرند و گاهی توسط آن‌ها و در مطابقت با اهداف‌شان، قالب‌ریزی می‌شوند. گاهی، گروه‌های قبیله‌ای – که اغلب توسط دولت‌ها یا در واکنش به آنها در قالب کنفدراسیون‌هایی گرد هم آمده‌اند – نامی مشترک بر اساس گروه مسلط سیاسی برمی‌گزینند و اسطوره‌های قوم‌زایی خود را چنان بازتنظیم می‌کنند تا با اسطوره خاستگاه قبیله اصلی مطابقت یا همخوانی داشته باشد؛ این همان مدل یا الگوی «هسته‌های سنت» (Kernels of tradition) است.

برخی استدلال می‌کنند که این‌ها نه مردم، بلکه «ارتش‌های در حال حرکت» بودند که وفاداری‌های سیاسی شکننده و تصورات انعطاف‌پذیری از وابستگی قومی داشتند. وقتی اتحادیه‌های قبیله‌ای از هم می‌پاشند، سنت‌ها و نام‌های قدیمی‌تر دوباره زنده می‌شوند تا اتحادیه بعدی تشکیل شود، که اغلب کموبیش همان اجزا را دارد، اما اکنون زیر یک نام جدید است. ما می‌توانیم این درهم‌آمیزی رنگارنگی و متغییر را در سراسر منطقه مرزی، از جهان روم تا چین مشاهده کنیم. جامعه قبیله‌ای سیال بود.

وفاداری‌های سیاسی و قومی ممکن است تاثیر چندانی بر توده مردم یا بدنه نیروها نداشته باشند، و تشخیص هویت دقیق افراد یا اینکه چه کسی به چه گروهی تعلق دارد نیز کار آسانی نیست.

براساس یک برآورد اخیر، در طول هزاره اول میلادی، منابع چینی از حدود ۵۹ «مردم» متمایز در اوراسیای مرکزی یاد کرده‌اند، اما تنها برای ۱۸ مورد از آن‌ها اطلاعاتی در باره زبان آن‌ها ارائه داده‌اند. از این ۱۸ مورد، تنها ۳ گروه را می‌توان با قطعیت نسبی شناسایی کرد. یافته‌های باستان‌شناسی – در غیاب اسناد مکتوبی که در همان محل کشف‌شده باشند – اغلب راهگشا نیستند؛ زیرا گروه‌هایی

که از نظر قومی-زبانی متمایز هستند، ممکن است در یک فرهنگ باستان‌شناختی مشترک سهیم باشند (برای نمونه، جمعیت‌های آلان و بلغار متعلق به فرهنگ سالتوو-مایاتسکایا در خزریا).



در مورد خاطرات تاریخی مشترک، احتمالاً «بربرها»، همان‌گونه که همسایگان یکجانشین آن‌ها معمولاً آنها را صدا می‌زدند، واجد این خاطرات بودند، اما این خاطرات به ندرت مکتوب می‌شدند. برخی به صورت شفاهی حفظ شده‌اند و بنابراین در معرض تغییر بوده‌اند. ما اطلاعات کمی از «بربرها» داریم که به طور مستقیم نوشته شده باشند. بخش زیادی از آنچه می‌دانیم از همسایگان امپراتوری یکجانشین آن‌ها ناشی می‌شود که از آن‌ها بیزار بودند، از آن‌ها بیم داشتند و اغلب آنها را به اشتباه درک می‌کردند – و به دنبال کنترل آنها یا ایجاد سپر در مرزهای خود علیه آنها بودند. در صورت امکان، آن‌ها تلاش می‌کردند تا «بربرها» را در قالب گروه‌هایی شکل دهند که برای خودشان قابل درک باشد و بتواند اهداف امپراتوری را پیش ببرد. این یک بازی قدیمی است و امپراتوری‌ها هزاران سال است که آن را در مرزهای قبیله‌ای خود بازی کرده‌اند. کشورهای امروزی اوراسیای مرکزی پساشوروی (برای نمونه، اوزبکستان، قرغیزستان، قزاقستان، ترکمنستان و تاجیکستان) همه محصولات دستکاری‌های امپراتوری روسیه تزاری و به‌ویژه اتحاد جماهیر شوروی سابق هستند. این وضعیت برای مردمان استپی اوراسیای سده‌های میانه چه معنا دارد؟

چه چیزی واقعاً این مردمان را به هم پیوند می‌داد؟

پیش از هر چیز، آنچه واقعاً مردمان کوچ‌نشین استپی سده‌های میانه را به هم پیوند می‌داد، نام مشترک، اسطوره خاستگاه یا زبان مشترک نبود – اگرچه می‌توانیم عناصری از این چیزها را از میان مه/غبار ببینیم و بسیاری از آن‌ها به انواعی از یک زبان مشترک، یعنی ترکی، سخن می‌گفتند. بلکه، این یک عادت‌واره بود که توسط یک فرهنگ مشترک کوچ‌نشینی چوپانی و أنواع فرهنگ سیاسی والا شکل گرفته بود: سنت امپراتوری استپی. آن‌ها «واقعیتی» مبتنی بر یک نیای مشترک ساختند و پیوندهای سیاسی خود را در قالب اصطلاحات زیست شناختی/بیولوژیکی بیان کردند. شجره‌نامه‌ها دستکاری شدند. این امر به نوعی یک اصالت‌گرایی «هدایتی» و حتی «تصوری» بود.

این تصویر رسمی مطابق با تصورات باستانی و سده‌های میانه از «تعلق ملی» (nationhood) بود که در میان همسایگان یکجانشین آن‌ها رواج داشت. در واقعیت، این «ملت‌ها» یا «مردمان» مجموعه‌های چندزبانه بودند که به یک طایفه/قبیله پیشرو کاریزماتیک (موفق) پیوسته بودند و ایدئولوژی، سنت‌های سیاسی و نام آن را داوطلبانه و یا با زور پذیرفته بودند. قومیت در این جمعیت سیال، فرآیندی شدیداً سیاسی بود و مردمان مربوطه تنها بازیگران صحنه نبودند. هویت‌های قومی نیز می‌توانستند توسط همسایگان در چندین سطح شکل گیرند. نخست، مفهوم «دیگربودن/غیریت» (Alterity) یا تقابل پایه‌ای «ما» و «شما» بود. پاسخ فرد به پرسش «شما کیستی»؟ اغلب به این بستگی داشت که چه کسی این سوال را می‌پرسد – و چرا – که این امر «قومیت موقعیتی» (Situational ethnicity) را ایجاد می‌کند. دوم، اهداف سیاسی امپراتوری‌های همسایه بود که به طور منظم در امور «منطقه قبیله‌ای» مداخله می‌کردند. در مورد خاطرات یک سرزمین مشترک، در چنین جامعه متحرکی با سرزمین‌های متعدد و متغیر، به سختی می‌توان به آنها دست یافت؛ هرچند مناطق مقدس در اطراف رودخانه‌های اورخون و سیلینگه در مغولستان که مراکز سیاسی و معنوی برای مجموعه‌ای از دولت‌ها تا عصر چنگیزی بودند، تا حدودی پابرجا ماندند. علاوه بر این، چنین «خاطراتی» عمدتاً توسط اشخاص دوم یا سوم ثبت می‌شدند.

سرزمین اجدادی ترکان

به نظر می‌رسد که «سرزمین مادری/اجدادی» ترکان باستان در جنوب سیبری، از منطقه دریاچه بایکال تا شرق مغولستان قرار داشته است؛ هرچند نظریاتی نیز مطرح شده که آن را در مناطق بسیار غربی‌تر آن محدوده قرار می‌دهند. جستجوی خاستگاه اصلی اکنون در برخی محافل علمی کاملاً از مد

افتاده است و منظور واقعی ما در اینجا این است که در زمان و مکان معینی، گروهی از مردم – که به احتمال زیاد خاستگاه‌های متنوعی داشتند اما در آن مقطع به زبانی کم‌وبیش مشترک سخن می‌گفتند – برای مدتی نسبتاً طولانی به عنوان یک جامعه زبانی-فرهنگی در کنار هم زندگی کرده‌اند. ترکان اولیه («پروتو-ترک‌ها») در «سرزمین اصلی» سیبری-مغولی جنوبی خود با گویش‌وران زبان‌های ایران شرقی (سکایی-ساکاها که آن‌ها نیز در مغولستان بودند)، اورالی و دیرین-سیبری در تماس بودند. زبان ترکی به طور سنتی به عنوان عضوی از «خانواده» زبان‌های آلتایی پذیرفته شده است. گفته می‌شود که این دومی شامل زبان‌های مغولی (در اشکال مختلف تاریخی و امروزی آن، از جمله "شبه‌مغولی" یا "سربی-مغولی" یا گروهی از زبان‌های هم‌ریشه که در نهایت از یک نیای مشترک زبانی قدیم‌تر سرچشمه گرفته‌اند، اما از مغولی جدا شده‌اند)، منچو-تونگوزی و شاید دورتر کوریایی و جاپانی می‌شود. به استثنای ترکی، زیستگاه باستانی همه اعضای دیگر این خانواده در منچوری بوده است، و گویش‌وران ترکی بلافاصله در غرب آن‌ها قرار داشته‌اند. دیدگاه «ژنتیکی» (تبارشناختی) زبان‌های آلتایی (یعنی مشتق شدن از یک جد مشترک) مدت‌هاست که مورد انتقاد قرار گرفته است و بسیاری از پژوهشگران اکنون عناصر مشترک واژگان، واج‌شناسی و برخی از اشکال دستوری را نتیجه سده‌ها وام‌گیری و تعامل می‌دانند. برخی از زبان‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که اصلاً چیزی به نام «خانواده زبانی آلتایی» وجود ندارد – نه به صورت ژنتیکی و نه به صورت ترکیبی/آمیخته – بلکه صرفاً گروهی از زبان‌های متمایز هستند که در طول سده‌ها از یکدیگر وام‌گیری کرده‌اند. مشاجرات علمی پیرامون این زبان‌ها هنوز به پایان نرسیده و این پرسش‌ها نیز به هیچ‌وجه تنها جنبه نظری یا دانشگاهی ندارند. اخیراً، اصطلاح خنثی‌تری «فرا-اوراسیایی» (Transeurasian) به جای آلتایی استفاده می‌شود که دامنه وسیع‌تری از زبان‌ها را در بر می‌گیرد.

همان‌طور که اشاره کردیم، زبان یکی از علایم یا شاخص‌های کلیدی قومیت در دوران مدرن است؛ هرچند در زمان‌های پیشین لزوما به عنوان محوری برای شناسایی قومی نبود.

بیایید گویندگان زبان ترکی یا «پروتو-ترکی» را به معنای واقعی و مجازی از جنگل‌های سیبری خارج کنیم. شاید متوجه شده باشید که من با احتیاط از عباراتی چون «ترکی»، «ترکی زبانان» وغیره استفاده می‌کنم. دلیل این امر آن است که ما در مورد هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد سخن می‌گوییم و نخستین نمونه از مردمی که خود را «تورک» (Türk) نامیده‌اند، تا اواسط سده ششم میلادی ظهور رسمی در تاریخ نداشته است. در شکل‌گیری مردمان ترکی امروز، چهار مرحله وجود داشته است. سه مرحله نخست، نتایج یا پیامد ظهور و سقوط امپراتوری‌های استپی (یا نظام‌های سیاسی زیر سلطه بیگانگان یا بیگانه‌سالاری‌ها) و مهاجرت‌های ناشی از هر یک از این رویدادها در سده‌های میانه بود.

مرحله پایانی بسیار جدید است که در سده بیستم میلادی رخ داده و با مهندسی اجتماعی/قومی دولت‌های مدرن مرتبط است.



نخستین اطلاعاتی که در باره مردمان ترکی در دست داریم، مربوط به شیونگ‌نوها (Xiongnu) است؛ یک امپراتوری کوچ‌نشین قدرتمندی در مغولستان که حدود ۲۰۰ پیش از میلاد ظهور کرد، برای مدتی چین را نگران کرد و سپس در اواسط سده دوم میلادی فروپاشید. وابستگی‌های قومی-زبانی شیونگ‌نوها همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد؛ اما آنچه می‌دانیم این است که آن‌ها سلطه خود را بر گروه‌های قبیله‌ای متعددی گسترش دادند که در دوره‌های بعدی به وضوح ترکی‌زبان بودند – و احتمالاً در دوره‌های پیشین نیز چنین بوده‌اند. واژه چینی شیونگنو که در چینی باستان احتمالا به صورت چیزی شبیه hoŋ-nâ تلفظ می‌شده، ریشه نام هون (Hun) باشد.

هون‌ها که بعدها در حدود ۳۵۰ میلادی در رودخانه ولگا ظاهر شدند، رابطه با شیونگ‌نو/هون‌های مرزهای چین یا مردمانی دارند که از نظر سیاسی زیر کنترل آن‌ها بودند. ظهور کوچ‌نشینانی با این نام در منابع ایرانی، هندی و یونانی-رومی، با تکیه بر یافته‌های باستان‌شناسی اخیر و داده‌های دی‌ان‌ای، دلیل معقول، اما هنوز هم شرایطی برای این ارتباط است که در ۵۰ سال اخیر بحث‌های داغی را به همراه داشته است. بازی با «نام»ها بسیار مشکل است. بیزانسی‌ها با گذشت زمان، تقریباً به هر گروهی در استپ غربی اوراسیا برچسب «هون» (یا «سکایی») زده‌اند.



امپراتوری شیونگ‌نو طی مراحلی از هم پاشید و هر بحرانی، مردمان – از جمله ترک‌زبانان – را به سمت غرب سوق داد. اخیراً استدلال شده است که تنها یک مهاجرت از مردمان شیونگ‌نو به سمت غرب در میانه سده چهارم میلادی رخ داده است. دولت هون‌های اروپایی که پس از ۳۷۵ شکل گرفت، یک آمیختگی قومی-زبانی بود و زبان نخبگان هون نیز همچنان یک معما باقی مانده است. حدود یک دهه پس از مرگ آتیلا در ۴۵۳، گروهی از مردمان که می‌توان با قطعیت آن‌ها را ترک‌زبان دانست، وارد استپ‌های جنوب روسیه و اوکراین شدند. این‌ها مردمان اوغور (Oghur) بودند که به شکلی کهن از زبان ترکی (ترکی کهن غربی) سخن می‌گفتند؛ زبانی که تفاوت آشکاری با آنچه «ترکی مشترک» (مشتق‌شده از ترکی کهن شرقی) می‌نامیم، دارد. در میان اوغورها مردمی به نام بلغارها (Bulghars) بودند که برخی از آن‌ها بعدها (اواخر سده هفتم) به بالکان آمدند و حکومت خود را بر تعدادی از قبایل اسلاو در آنجا برقرار کردند. آن‌ها بعدها اسلاویزه و مسیحی شدند و یکی از عناصری را تشکیل دادند که مردم بلغاری امروزی را بوجود آورد. گروهی دیگر به ولگای میانی مهاجرت کردند، در اوایل سده دهم مسلمان شدند، با دیگر مردمان ترکی و گروه‌های محلی فین-اوگری درآمیختند، در سده چهاردهم دچار تغییر زبانی از اوغوری به قبچاق/ترکی مشترک شدند و به تاتارهای ولگای کنونی تبدیل گشتند. با این حال، گروهای دیگر در منطقه همسایه تا همین اخیر بت‌پرست باقی ماندند،

زبان اصلی خود را حفظ کردند که اکنون با زبان محلی ولگافینی مخلوط شده است و چوواش‌های مدرن، تنها نوادگان زبانی زنده اوغوری (ترکی کهن غربی) هستند.

گرگ ماده و نوادگان او

سنت تورک (Türk) که در کتیبه‌های اورخون در اوایل سده هشتم میلادی حفظ شده است، هیچ چیزی در باره خاستگاه‌های تورک نمی‌گوید، جز اینکه پس از خلقت زمین و بشر، بومین (Bumïn) و ایشتمی یا یستمی (Istemi/Ishtemi) بر نوع بشر خاقان/قاغان‌های شدند و ملت/مردم تورک را سازماندهی کردند. سالنامه‌های دودمانی چین متعلق به سده هفتم میلادی (شامل ژو-شو، سویی-شو و بی-شی) که همه درست پیش از سقوط یا مدت کوتاهی پس از فروپاشی نخستین امپراتوری تورک (۵۵۲-۶۳۰ در شرق، ۶۵۹ در غرب) تدوین شده‌اند، حاوی روایت‌های در باره خاستگاه قومی توجوئه (Tūjué) هستند که در چینی میانهٔ اولیه به‌صورت dwət khuat معادل Türküt [Türüküt] یا Turkit ثبت شده که از طریق سغدیان منتقل شده اند. این داستان‌ها از خود تورک‌ها یا از سغدیانی دریافت شده‌اند که اغلب به عنوان واسطه‌ای آنها با چین عمل می‌کردند.



در این روایت‌ها، تورک‌ها – و باید تأکید کرد که منظور در اینجا تنها خود مردم تورک است، نه دیگر گروه‌های ترک‌زبان – یک «شاخه مستقل» از شیونگ‌نو بودند که پیش‌تر در اطراف «دریای

غرب» (مکان نامشخص، احتمالاً در ترکستان شرقی، مغولستان یا گانسو) می‌زیستند. آن‌ها توسط یک دولت همسایه کاملا نابود شدند. پسری که به شدت مجروح شده بود، به درون باتلاقی افگنده شد؛ اما به لطف مراقبت‌های مهربانانه یک گرگ ماده زنده ماند (گرگ ماده یک چهره رایج در داستان‌های قوم‌زایی اوراسیا است که دامنه آن در غرب تا روم نیز امتداد می‌یابد). بعدها، آن پسر گرگ ماده را باردار کرد. هنگامی که دشمنانش دریافتند او هنوز زنده است و به دنبال کشتنش آمدند، گرگ ماده به سمت شمال به کوهی در ترکستان شرقی گریخت. او در آنجا، درون غاری، ده پسر به دنیا آورد که یکی از آن‌ها نام خانوادگی آشینا (Ashina) را برگزید. او رهبر آن‌ها شد و سر گرگی را روی پرچم خود قرار داد تا خاستگاه مادری‌اش را به نمایش بگذارد. تعداد آن‌ها از طریق ازدواج با زنان بومی افزایش یافتند و چند نسل بعد، غار را ترک کردند و حاکمیت روران/آوارهای آسیایی را پذیرفتند که به عنوان آهنگر برای آن‌ها خدمت می‌کردند. آن‌ها در این زمان، در دامنه‌های آلتای زندگی می‌کردند. خاستگاه روران‌ها اغلب «مغولی» ادعا می‌شود – و شواهدی نیز وجود دارد که به این جهت اشاره می‌کند. روایت دیگری هم در ژو-شو، سرزمین مادری آن‌ها را سو (Suo) (در چینی میانه: ساک = ساکا؟) در شمال شیونگ‌نو قرار می‌دهد. در اینجا، در یک خانواده بزرگ متشکل از ۱۷ (یا ۷۰) برادر، تنها یکی از آن‌ها که از یک گرگ زاده شده بود، توانایی خود را در رهبری اثبات کرد. پسر بزرگش که بعدها نام تورک (Türk) به او داده شد، به عنوان رهبر برگزیده شد. پسر تورک، یعنی آشینا که از یک صیغه زاده شده بود، پس از مرگ پدرش و با پیروزی در یک مسابقه پرش به عنوان رهبر انتخاب شد. نوهٔ او بومین (Bumïn)، نخستین خاقان/قاغان تورک، بود که یک شخصیت تاریخی واقعی است. این روایت‌های بسیار متفاوت هستند، اما هر دو نسب/نسل خود را از یک نیای زن توتمی، یعنی یک گرگ ماده، نشان می‌دهند. آشینا نام خانوادگی طایفه‌ای است که تورک‌ها را رهبری می‌کند. ارتباطی با شیونگ‌نوها نیز ثبت شده است. این داستان‌های متناقض احتمالاً به خاستگاه‌های مخلوط اشاره دارند.

کتاب سوی-شو روایت تاریخی کمتر افسانه‌ای ارائه می‌دهد. در آن، گفته می‌شود که تورک‌ها از «بربرهای مخلوطِ هو» هستند که نام طایفه آشینا را از منطقه گانسو دارند. ما نمی‌دانیم آشینا-تورک‌ها نخستین بار چه زمانی در مرزهای چین ظاهر شدند؛ شاید این امر پس از ۲۶۵ میلادی رخ داده باشد، دوره‌ای که شاهد مهاجرت‌های گسترده‌ای شیونگ‌نو و دیگر قبایل از جنوب سیبری و مناطق همجوار آن بود. در جریان ناآرامی‌های مرزی، در ۴۳۹ میلادی، خاندان آشینا با حدود ۵۰۰ خانواده به سین‌کیانگ کوچ کردند و تا ۴۶۰ به بخش جنوبی آلتای رفتند و در آنجا تسلیم روران/آوارهای آسیایی

شدند که در آن زمان قدرت مسلط در مغولستان بود. گفته می‌شود که آن‌ها در این منطقه ساکن شدند و به کار آهنگری وغیره مشغول گشتند.

رابطه میان تورک و آشینا کاملاً روشن نیست. آیا آشینا صرفاً یکی از طوایف تورک‌ها بود؟ آیا آن‌ها یک طایفه «بیگانه» بودند که رهبر شدند؟ ما نمی‌دانیم. نام آشینا ترکی نیست. این نام احتمالاً ریشه در زبان‌های ایران شرقی دارد، «آشینا» شاید واژه ختنی-سکایی به معنای «آبی» باشد. در کتیبه‌های اورخون (کول تیگین و بیلگه خاقان/قاغان) از کوک ترک (Kök Türk) یا «تورک‌های آبی» یاد شده است و می‌توان استنباط کرد که واژه کوک (Kök) احتمالاً ترجمه‌ای از نام آشینا است. توضیحات دیگری نیز ارائه شده است: برخی معتقد اند آشینا بیانگر اصطلاح توخاری «آرشیلاش» Aršilaš یا «پادشاهان نجیب» است، یا با واژه توخاری «آرشی» arši به معنای «مرد مقدس» مرتبط است.

واژه چینی «هو» (Hu) که پیش‌تر برای اشاره به کوچ‌نشینان استفاده می‌شد، در این زمان معمولاً به معنای ایرانیان (به‌ویژه سغدیان) بود. اشاره به «بربرهای مخلوط هو» احتمالاً به این معنی است که خاندان آشینا ترکیبی از گروه‌های ایرانی‌زبان و ترکی‌زبان بوده‌اند که شاید عناصری از توخاریان نیز در میان آنها وجود داشته است. ارتباط با مناطق ترکستان شرقی و گانسو – مناطقی با جمعیت‌های ایرانی شرقی و توخاری – حائز اهمیت است. مهارت‌های فلزکاری تورک-آشینا احتمالاً در استپ‌ها کسب نشده بود. در واقع، واژه ترکی برای «آهن» (تیمور) به نظر می‌رسد یک وام‌گیری باستانی از زبان چینی باشد.

منابع چینی همچنین به ما می‌گویند که کلمه «تورک» به معنای «کلاه ایمنی» بوده است. در زبان‌های ترکی، کلمه تورک معانی مختلفی دارد، اما این معنا را ندارد. زبان سکایی ختنی به طور موقتی پیشنهاد شده است، اما به هیچ وجه قطعی نیست، زیرا تورک‌ها در اسناد سکایی ختنی به صورت Ttūrka یا Ttrūka ظاهر می‌شوند. تعداد زیادی از وام‌واژه‌های ایرانی و توخاری در ترکی باستان/کهن وجود دارد. می‌توان در اینجا افزود که تقریباً تمام فرمانروایان اولیه تورک دارای نام‌های غیرترکی هستند. بنابراین، مردمی که نام تورک را بر خود داشتند، از آغاز ورود به صحنه تاریخ، ترکیبی به نظر می‌رسند که از نظر قومی پیچیده و ناهمگون بوده‌اند. نخستین سند مکتوب رسمی که از آن‌ها در دست داریم (کتیبه بوگوت، ۵۸۲ م)، به طور طبیعی به زبان سغدی، یعنی زبان میانجی جاده ابریشم، نوشته شده است، همراه با قطعاتی از یک کتیبه به زبان مغولی باستان (رورانی/آواری) که به خط براهمی نوشته شده اند.



تا دهه ۵۴۰ میلادی، آشینا-تورک‌ها در تماس مستقیم با شمال چین بودند که اکنون توسط دودمان‌های رقیب، یعنی وی شرقی و غربی (که خود دارای خاستگاه خارجی شیان‌بی/سربی، شبه‌مغولی بودند) اداره می‌شد و هر یک به دنبال متحدانی در حاشیه قبیله‌ای خود بودند. خاقان روران/آوار آسیایی، آناگویی (۵۵۲-۵۲۰)، حاکم برتر تورک‌ها که برای حفظ تخت خود می‌جنگید نیز همین کار را می‌کرد. هنگامی که وی شرقی با آناگویی ائتلاف کرد، وی غربی نیز در ۵۴۵ با بومین، حاکم آشینا/تورک‌ها – رعیت آناگویی – ایتلاف نمود. وقتی آوارها از دادن یک عروس سلطنتی آواری به بومین امتناع کردند (در ازای کمک او در برابر تی‌له، یکی دیگر از کنفدراسیون‌های قبیله‌ای رعیت روران)، وی غربی با خوشحالی یک عروس از خاندان وی برای او فرستاد و بومین بلافاصله در ۵۵۲ شورش کرد و دولت روران/آوارهای آسیایی را نابود کرد. بدین ترتیب دولت تورک زاده شد، در دورانی که دولت حاکم آن دچار بحران بود و امپراتوری‌های همسایه به دسیسه‌چینی می‌پرداختند. چین نقش قابله را ایفا کرد؛ زایمانی که خونین بود و نوزاد نیز، چنانکه پیداست، دردسرساز از آب درآمد.

تورک‌ها به سرعت قبایل استپ‌های اوراسیا را اشغال کردند و امپراتوری وسیعی را تشکیل دادند که از دریای سیاه تا منچوری امتداد داشت و بر انبوهی از مردمان ترکی، مغولی، ایرانی و دیگران حکومت می‌کرد. همه آن‌ها، از نظر سیاسی، تورک شدند. آن‌ها همچنین بخش‌های عمده‌ای از جاده ابریشم را زیر کنترل خود درآوردند. نیازی نیست بر جزئیات پیچیده روابط تورک-بیزانس و تعاملات با چین که زیر دودمان‌های سوی و سپس تانگ احیا شده بود، درنگ کنیم. ما صرفاً اشاره می‌کنیم که

تانگ خاقان‌های شرقی را در ۶۳۰ و خاقانات/قاغانات غربی را تا ۶۵۹ اشغال کرد. تورکان شرقی زیر سلطق مستقیم چین درآمدند و به داخل چین منتقل شدند تا به عنوان واحدهای نگهبان در مناطق مرزی خدمت کنند، در حالی که اشرافیت آن‌ها نیز در طبقه کارگزار و چندفرهنگی امپراتوری تانگ ادغام شدند. در ۶۸۲، تورک‌های شرقی شورش کردند و امپراتوری خود را در شرق و بخش زیادی از غرب بازسازی نمودند. با این حال، تورک‌های شرقی که به دلیل اختلافات داخلی و جنگ‌های مداوم علیه جمعیت‌های رعیت خود تضعیف شده بودند، در سال‌های ۷۴۳-۷۴۲ فروپاشیدند و جای خود را به اویغورها (۷۴۴-۸۴۰) دادند؛ مردمانی رعیت که بخشی از کنفدراسیون توقوز اوغوز در اتحادیه بزرگ‌تر قبایل تی‌له بودند. تورکان غربی نیز که تقسیم شده بودند، در میان خود و علیه اعراب جنگیدند و تا سال ۷۶۶ از صحنه تاریخ محو شدند.

در جریان این ناآرامی‌ها، موج دومی از گروه‌های قبیله‌ای ترکی/ترک‌زبان مغولستان و مناطق همجوار را ترک کردند، به سمت غرب به استپ‌های اوراسیای مرکزی مهاجرت نمودند و دیگر قبایل ترکی را که از زمان هون‌ها به منطقه آمده بودند، به همراه مردمان ایرانی و فین-اوگری ادغام کردند. اگرچه آن‌ها دولتی تشکیل ندادند، اما سنت‌های سیاسی امپراتوری تورک در میان‌شان، هرچند در مقیاسی کوچک‌تر از خاقانات، ادامه یافت. حس ماندگاری از آگاهی تورکی، دست‌کم در سطح فرهنگی، ادامه یافت و در ادبیات تولیدشده توسط اویغورها (که سنت‌های بنیادین خاص خود را داشتند) بازتاب یافت که تا سده یازدهم به زبانی نوشته می‌شد که آن را «زبان تورک» می‌نامیدند، و هم در قلمرو قراخانیان، (جانشینان تورک‌ها) نمود یافت، طوری که به گفته محمود کاشغری – که در دهه ۱۰۷۰ می‌نوشت – آنان زبان خود را تورک می‌نامیدند. با این حال، کنفدراسیون‌های قبیله‌ای از نام‌های قومی/مختص خود (به‌شمول قارلوق، اوغوز، کیماک وغیره) استفاده می‌کردند.

ترکی‌سازی اوراسیا

این مردمان ترک‌زبان به شدت شمن‌باور بودند، اما با گونه‌هایی از آیین‌های زرتشتی، مانوی، یهودی و مسیحی (نسطوری) تماس داشتند. اکنون، در اوراسیای مرکزی، آن‌ها در تماس مستقیم با مناطقی بودند که تا میانه سده هشتم به طور کامل زیر سلطه اعراب مسلمان درآمده بود؛ امری که در ابتدا با جنگ‌های مداوم انجامید، اما تا سده دهم، فراهم اسلام‌گرایی درمیان مردمان مختلف ترک آغاز شد؛ روندی که بیش از آنکه حاصل جنگ باشد، نتیجه تعاملات صلح آمیز تجاری و فرهنگی بود. اعراب با وجود آگاهی از قبایل و کنفدراسیون‌های مختلف ترک‌زبان، آن‌ها را شاخه‌هایی از یک مردم واحد، یعنی الأتراک (ترک‌ها) می‌دانستند که چون خود اعراب به زبان‌هایی سخن می‌گفتند که برای یکدیگر

قابل فهم بود. برخورد میان اعراب و ترکان و فرآیند اسلام‌آوری، نقش کلیدی در شکل‌دهی خودآگاهی جدیدی در میان تورک‌ها ایفا کرد. در نزد اعراب (و بیزانسی‌ها)، واژه «ترک» به یک اصطلاح عام برای کوچ‌نشینان استپ‌های اوراسیا تبدیل شد. نخستین گروههای ترک‌زبان که اسلام گرویدند – به ویژه در میان اتحادیه‌های قبیله‌ای اوغوز و قارلوق – برای متمایزساختن خود از خویشاوندان غیرمسلمان (مشرک) خود، ترکمن نامیده شدند. هزمان با آنکه گروه‌های ترک‌زبان تا سده یازدهم (با استثناهای قابل توجه) به طور فزاینده‌ای مسلمان شدند و شروع به ایجاد دولت‌های ترک-اسلامی خود در اوراسیای مرکزی کردند، نام ترکمن تا حد زیادی، اما نه منحصراً، به یکی از گروه‌های ترک، یعنی اوغوزها اطلاق شد؛ گروهی که نزدیک‌ترین فاصله به مناطق اسلامی اوراسیای مرکزی می‌زیستند و بیش از دیگران زیر تأثیر فرهنگ ایرانی-اسلامی آن نواحی قرار گرفته بودند. گروهی از اوغوزهای مسلمان‌شده به رهبری خاندان سلجوق، بین سال‌های ۱۰۴۰ و ۱۰۵۵ بر بخش‌های زیادی از قلمروهای مرکزی خلافت مسلط شدند. آن‌ها در ۱۰۷۱، بیزانسی‌ها را شکست دادند و اشغال آناتولی را آغاز کردند؛ روندی که در نهایت – پس از ظهور و سقوط چندین امپراتوری – به پیدایش ترکیه امروزی انجامید. همین تعامل اسلامی-ترکی بود که به تثبیت نام «ترک» برای این مردمان، در کل، کمک کرد.



نام‌های قومی در بسترهای گوناگونی شکل می‌گیرند، هم در بستر جامعه «میزبان» و هم در بستر «دیگری مهم» که اغلب یک دولت همسایه قدرتمند است، و این امر بدون تردید در مورد جهان ترکی

صادق نیز صدق می‌کرد. در درون این جهان، آنها به خوبی از تفاوت‌های گویشی و فرهنگی میان خود و هم از وجود کسانی که در حال ترکیزبان‌شدن بودند، آگاهی داشتند؛ اما از نظر جهان بیرون، همه آن‌ها «ترک»ها محسوب می‌شدند و آنها نیز هویت خود را در چارچوب یک فضای فرهنگی اسلامی پذیرفتند.

این امر ما را به مرحله بعدی هدایت می‌کند. در اوایل سده سیزدهم، سلسله مهاجرت‌های دیگری در استپ توسط فتوحات مغول آغاز شد. چنگیزخان از مدل امپراتوری تورک آگاه بود و از پیچیدگی‌های کنترل قبایل متحرک شناخت داشت. او با استفاده استادانه از این نظام، به برچیدن نظم قبیله‌ای کهن پرداخت. قبایل از هم پاشیده شدند و میان ارتش‌های خصوصی مختلفی که برای پسرانش ایجاد شده بود، تقسیم شدند. کل جهان قبیله‌ای اوراسیا دچار دگرگونی شد. وفاداری افراد قبیله باید به سمت آلتان اوروغ (Altan urugh)، یعنی طایفه طلایی چنگیزیان هدایت می‌شد، نه به رهبران قبیله‌ای پراکندهٔ آن‌ها. اجزای بیشتر مردمان ترکی اوراسیای مرکزی (و شرق میانه) امروزی بازتاب این برنامه فروپاشی و توزیع مجدد قبایل است. در اوراسیای مرکزی، تعداد ترک‌زبانان از تعداد نسبتاً کم مغولانی که در منطقه باقی مانده بودند، بسیار بیشتر بود و زبان ترکی، به نوعی، به زبان میانجی تبدیل شد. بدین ترتیب، فتوحات مغول فرایند ترکی‌سازی بخش زیادی از اوراسیای مرکزی را نیز تکمیل کرد. واحدهای سیاسی گوناگون برخاسته از خاندان چنگیز با یکدیگر درگیر شدند، تقسیم گشتند، ساختار خود را دگرگون کردند وغیره. بخش عمده‌ای از جهان ترکی/ترک‌زبان زیر رهبری یکی از نوادگان آلتان اوروغ وارد دوران مدرن شد — به استثنای بسیار قابل توجه امپراتوری عثمانی، که با این حال، به عنوان یک دولت کوچک مرزی از دنیای رو به انقباض چنگیزی در سده چهاردهم آغاز شده بود.

ملت‌سازی در امپراتوری

در غرب و مرکز اوراسیای و سیبری، مردمان مختلف ترک‌زبان از سده شانزدهم تا نوزدهم زیر حکومت روسیه قرار گرفتند. دولت تزاری، مانند سایر امپراتوری‌های زمان خود، شروع به نقشه‌برداری از رعایای بیگانه خود و دادن نام‌های ثابت به آن‌ها کرد تا مقامات بتوانند با آن‌ها تعامل کنند؛ امری که کار آسانی نبود. بخشی از این جمعیت همچنان به شدت متحرک (کوچ‌نشین) بودند. برخی چندین نام داشتند و برخی دیگر فاقد نام مشخص و مشترک بودند. برای بسیاری، به‌ویژه در مواجهه با «بیگانگان»، دین مهم‌ترین شاخص هویت به شمار می‌رفت. بخش عمده‌ای از مردمان ترک‌زبان مسلمان بودند؛ طیفی که از افراد عمیقاً آشنا با اسلام تا کسانی را در بر می‌گرفت که هنوز تا حد زیادی شمن‌باور بودند و تنها ظاهری اسلامی داشتند. بسیاری از کسانی که امروز به عنوان یک

مردم واحد شناخته می‌شوند، در آن زمان به ندرت خود را چنین می‌پنداشتند. اوزبک‌های «واقعی» که در حدود ۱۵۰۰ میلادی سرزمین اوزبکستان را اشغال کردند – امروز عمدتاً در بخش‌های شمالی کشوری ساکن اند که نام آن‌ها را بر خود دارد. زبان آن‌ها گونه‌ای از زبان‌های ترکی است که به زبان قزاقی (از شاخه قبچاقی، یک زبان ترکی شمال غربی) بسیار نزدیک‌تر است تا به زبان اوزبکی رسمی (یک زبان «تُرکی» یا ترکی جنوبشرقی). زبان اوزبکی رسمی از دل گویش‌های ایرانی‌شدهٔ زبان جغتایی کهن سر برآورد که در دوران سلطه مغولان و تیموریان شکل گرفته بود.



در گذشته، اوزبک‌ها (کوچنشین) از سارت‌ها – مردمی با پیشینه ترکی که یکجانشین شده بودند یا تاجیک‌های یکجانشینی که ترک‌زبان شده بودند اما اکنون رسما «اوزبک» نامیده می‌شدند – بیزار بودند و خود را متمایز از جغتایی‌ها، قارلوق‌ها و دیگر بازماندگان جمعیت‌های ترکیِ پیش از سال ۱۵۰۰ می‌دانستند. دوزبانگی (تاجیکی و اوزبکی) در شهرها رواج دارد. همسایگان غربی آن‌ها، یعنی ترکمن‌ها، در سده نوزدهم میان پنج واحد سیاسی مختلف تقسیم شده بودند: برخی از آن‌ها – که البته چندان مطیع هم نبودند – «رعایای» امیران بخارا بودند، برخی دیگر زیر سلطه خان‌های خیوه بودند، و عده‌ای دیگر تابع روس‌ها یا حاکمان ایرانی بودند. آن‌ها به همه هجوم می‌بردند و غارت می‌کردند و مرزهای میان طوایف‌شان مبهم بود. برخی از ترکمن‌ها گاهی خود را اوزبک می‌نامیدند. گاهی، صرفاً به مأموران دولتی یا قوم‌شناسانی که در باره هویت‌شان سوال می‌کردند، پاسخی نمی‌دادند. برخی از گروه‌های قبیله‌ای نام یکسانی داشتند اما به زبان‌های متفاوتی سخن می‌گفتند و آداب و رسوم متفاوتی

داشتند، اما ادعا می‌کردند که یک ریشه دارند و دیگران را نیز به عنوان هم‌تبار می‌پذیرفتند؛ در حالی که برخی دیگر با وجود داشتن نام یکسان، چنین ادعایی نداشتند. قزاق‌ها، قرغیز نامیده می‌شدند و خود قرغیزها، قرا قرغیز (قرغیزهای سیاه) خوانده می‌شدند. شوروی‌ها تعیین می‌گردند که چه کسی باید چه عنوانی داشته باشد ـــ اما این کار آسانی نبود ـــ و آن‌ها یک آجندای سیاسی نیز داشتند که پاره‌ای از آن ناشی از ترس از اتحاد مردمان مختلف ترک-اسلامی در قالب یک دولت واحد «ترکستانی» بود.

در ۱۹۲۱، گروهی از روشنفکران ترکستان شرقی تصمیم گرفتند نام فراموش‌شدهٔ اویغور را (که از سده شانزدهم استفاده نمی‌شد) احیا کنند و آن را برای گروه‌های ترک‌زبان و یکجانشینِ سین‌کیانگ (با اجداد مختلوط ترکی، ایرانی و توخاری) که تا آن زمان خود را بر اساس نام محل سکونت‌شان معرفی می‌کردند، به کار ببرند. بدین ترتیب، اویغورها «دوباره متولد شدند». پس از انقلاب روسیه، گروهی از روشنفکران ترکی سیبری – که از طوایف گوناگونی بودند و روس‌ها به آن‌ها نام تاتارهای آباکان یا مینوسینسک داده بودند (چون نام مشترکی نداشتند) – تصمیم گرفتند خاکاس را به عنوان نام ملی خود برگزینند (زیرا منطقه‌ای خودمختاری به آن‌ها اختصاص یافته بود و به نامی نیاز داشتند).



فردی ترجمهٔ روسیِ بیچورین از منابع چینیِ در باره اوراسیای مرکزی را مطالعه کرده و تصادفاً به نام خاگیاس برخورده بود. از آنجا که آن‌ها نیز در همان منطقه ساکن بودند، نتیجه گرفتند که خاکاس باید نام حقیقی‌شان باشد. بدین‌سان، نامی جدیدی بر پایه پژوهشی غیردقیق پدید آمد. در واقعیت، خاکاس

پیوندهایی با مردمان باستانی قرغیز ینی‌سئی دارد؛ مردمی که بخش عمده‌ای از آن‌ها پیش‌تر به سمت غرب مهاجرت کرده و مردم امروزی قرغیز را شکل داده بودند. می‌توان نمونه‌های بسیاری را ذکر کرد. خلاصه، ملت‌های ترک‌زبان امروزی در اوراسیای مرکزی تا حد زیادی محصول دوران شوروی هستند؛ فرآیندی که توسط ایدئولوژی و نیازهای سیاسی شکل گرفت، هرچند در برخی موارد بر ریشه‌هایی عمیق‌تری استوار بود. آنها نیز چون بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها در شرق میانه و آفریقا، گاهی گروه‌هایی متفاوت اما کم‌وبیش خویشاوند را به هم پیوند دادند و به آن‌ها القا کردند که یک ملت واحد هستند. زبان‌های ادبی ایجاد شدند و گاهی عامدانه گویشی انتخاب شد که بیشترین تفاوت را با زبان همسایگان داشت. هراس از پان‌ترکیزم همچنان سایه افکنده بود.

فرآیند شکل‌گیری قومیت یا قوم‌زایی تمام نشده است و در واقعیت، هرگز تمام نمی‌یابد. امروز مردمان ترک‌زبان اوراسیای مرکزی در حال شکل‌دادن به هویت‌های تازه‌ای برای خویش‌اند؛ گاهی سنت‌های کهن را احیا می‌کنند، گاهی «سنت‌هایی» ایجادشده توسط شوروی‌ها را حفظ می‌کنند و گاهی سنت‌های جدیدی خلق می‌کنند. البته از تاریخ – همان‌گونه که همواره در شکل‌دهی قومیت نقش داشته –استفاده و سوئ استفاده می‌شود.

---

1. The Construction of Ethnicity in Medieval Turkic Eurasia. Peter Golden. 2018. https://rutgersaaup.org/wp-content/uploads/2023/06/Golden-Ethnicity-in-Medieval-Turkic-Eurasia.pdf

https://www.researchgate.net/publication/334111212_THE_CONSTRUCTION_OF_ETHNICITY_IN_MEDIEVAL_TURKIC_EURASIA

2. Who Invented the Peoples of Eurasia and How? Where did the Turks come from? Peter Golden. 2023.
https://qalam.global/en/articles/who-invented-the-peoples-of-eurasia-and-how-en-128

3. The Shaping of the Turks in Medieval Eurasia. Peter Golden. 2016.
https://onedrive.live.com/?id=30F881ED0A11F434%21s9e7a6b8640d14e648772dda958b12c43&cid=30F881ED0A11F434&parId=30F881ED0A11F434%21s2314576e0d664d47a5c148b586d1f1b7&o=OneUp&ls=true